

سوء تفاهم درباره نظریه‌های ترجمه در ایران

علی صلح جو

در تاریخ اول تا پنجم مهرماه ۱۳۸۵، به همت بخش همکاری و فعالیتهای فرهنگی سفارت فرانسه در ایران، انجمن ایرانشناسی فرانسه و خانه هنرمندان، چند سخنرانی و بحث و گفتگو درباره ترجمه در خانه هنرمندان انجام شد. ژیل اوتیه، بارباراکاسن، رضا سید حسینی، کاوه میرعباسی، مدیا کاشیگر، پیروز سیار و من از جمله سخنرانان بودیم. مریم موسوی و مدیا کاشیگر مترجم جلسات بودند. مقاله حاضر صورت مفصل‌تر گفتار من در آن جلسه است.

در سال ۱۳۸۴، در دانشگاه فردوسی مشهد کنفرانسی درباره ترجمه ادبی بر پا بود که من نیز در آن شرکت داشتم. کنفرانس دو روز ادامه داشت و سخنرانی‌ها به جنبه‌های گوناگون ترجمه ادبی اختصاص داشت. یکی از قدیمی‌ترین موارد مربوط به بحث نظری درباره ترجمه به قرن چهارم میلادی و ترجمه کتاب مقدس به قلم جروم قدیس بر می‌گردد. سن جروم کتاب مقدس را از عبری و یونانی به لاتین ترجمه کرد. این ترجمه که در قرن چهارم میلادی صورت گرفت و هنوز هم کلیسای کاتولیک روم آن را قبول دارد، طوفانی از مخالفت علیه جروم برانگیخت که می‌توان آن را نقطه آغاز بحثهای نظری درباره شیوه ترجمه به شمار آورد. آن گونه که جروم ادعا می‌کرد، او این ترجمه را نه کلمه به کلمه، که تا آن زمان رسم رایج بود، بلکه مفهوم به مفهوم ترجمه کرده بود. بعدها، در قرن نهم تا دهم میلادی، برابر با سوم تا چهارم هجری، در زمان خلیفه مأمون در بغداد نیز چنین جریانی وجود داشت. بحثهایی که در بیت الحکمه، در جریان ترجمه از یونانی به عربی در گرفت، تا جایی پیش رفت که به لحاظ نظری، به این نتیجه رسیدند که ترجمه شعر امکان‌پذیر نیست و این برای آن زمان، یعنی ده قرن پیش، چیز کمی نیست.

ترجمه لوتر از کتاب مقدس در دوران رنسانس نیز بحث‌انگیز شد. فضای زنده و پر شور رنسانس سبب شد که زبانهای مردمی و غیرادیبانه اروپا در برابر زبان مهیب لاتین جان بگیرند و نیازهای مردمی که لاتین نمی‌دانستند نیز در نظر گرفته شود. لوتر با ترجمه کتاب مقدس به زبان آلمانی اسطوره عظمت زبان کلیسایی لاتین را از میان برداشت. کار مهم دیگر لوتر این بود که در این ترجمه معیار مفهوم بودن را بر معیار رعایت ساختار سمانتیک کلمات ترجیح داد که برای آن زمان و به خصوص ترجمه کتاب مقدس، بدعت بود.

منظور از اشاره به این موارد آن است که نظریه ترجمه، برخلاف آنچه برخی مترجمان آن را پدیده‌ای جدید و بی ریشه می‌شمارند، سابقه‌ای کهن دارد. در واقع، نظریه‌های ترجمه موجود صورت پیشرفته همان بحث‌هایی است که در گذشته تا حدی مطرح بوده است. در کنفرانس ترجمه ادبی در دانشگاه فردوسی مشهد، که قبلاً به آن اشاره کردم، شاهد واکنشهایی به نظریه ترجمه بودم که عمدتاً ناشی از برداشت نادرست مترجمان از این امر است.

یکی از این برداشتهای نادرست این است که اغلب مترجمان ایرانی وجود نظریه‌های ترجمه را برای ترجمه مخل می‌دانند. آنها می‌گویند مگر بدون نظریه ترجمه نمی‌توان ترجمه کرد. سپس به مترجمان خوبی اشاره می‌کنند که هیچ اطلاعی از نظریه‌های ترجمه ندارند. از نظر این گروه، ابزار یا مهارتی که هیچ کمکی از آن بر نیاید وجودش بی خاصیت و حتی مخل است زیرا دست کم بخشی از نیرو و توجه فرد را به خود جلب می‌کند. از نظر آنها نظریه‌های ترجمه، در حال حاضر، چنین وضعی دارند. به زعم تعداد زیادی از مترجمان و منتقدان ترجمه، نظریه‌های ترجمه ابداعات بی خاصیت زبان شناسان و ترجمه شناسانی است که هیچ اطلاعی از مسائل ترجمه ندارند و خود هرگز عملاً ترجمه نکرده اند. البته اینها موضوعاتی است که کمتر درباره آن نوشته شده است و بیشتر به صورت شفاهی در کنفرانس‌ها و محافل درباره ترجمه مطرح می‌شود. دست کم، تا آنجا که من اطلاع دارم، این دیدگاه در ایران غالب است. یکی از مخالفتهای شدید این گروه این است که عده‌ای می‌خواهند از این نظریه‌ها به عنوان مترها و معیارهای معتبر برای سنجش ترجمه‌ها استفاده کنند. آنها معتقدند که این نظریه‌ها، علاوه بر اینکه در نقد ترجمه‌ها به کار نمی‌آیند، ممکن است ارزیابی آنها را تحریف کنند.

گروهی دیگر از مترجمان گمان می‌کنند که آگاهی از نظریه‌های ترجمه برای هر مترجمی الزامی است و از این که خود دارای چنین معلوماتی نیستند، احساس شرمندگی می‌کنند. این امر نیز، در واقع، برداشتی نادرست درباره نظریه‌های ترجمه و چگونگی مفید بودن آنهاست. در دنباله مقاله نشان خواهیم داد که چرا این برداشت درست نیست.

یکی از دلایل مخل به شمار آمدن نظریه ترجمه از دید برخی از مترجمان این است که گمان می‌کنند این نظریه‌ها برای ایراد گرفتن از ترجمه‌ها، آن هم ایرادهای نادرست، ابداع شده است. این امر غالباً ناشی از نشناختن آن چیزی است که این نظریه در پی بیان آن‌اند. واقعیت این است که هیچ یک از نظریه‌های ترجمه در پی نفی کلی ترجمه‌ها نیستند. بر عکس، آنها می‌خواهند معیارهایی درست برای سنجش ترجمه‌ها به دست دهند. به عبارت بهتر، نظریه‌ها به دنبال این‌اند که از حکمهای نادرست درباره ترجمه‌ها جلو گیری کنند. حال باید دید چه رخ داده است که مترجمان درست نقشی معکوس برای نظریه قائل‌اند. این امر، از یک طرف، مربوط می‌شود به نو بودن نظریه‌های نوین ترجمه و از طرف دیگر، پیچیدگی نسبی آنها برای غیر زبان شناس ها.

یک نکته دیگر نیز در این میان دخیل است. به نظر می‌رسد، دست کم در ایران، افراد یا اهل نظریه اند یا اهل عمل و هیچ گفتگویی را با یکدیگر لازم نمی‌دانند، و از این مهمتر، به یکدیگر به اصطلاح چپ چپ نگاه می‌کنند. این فاصله عظیم به هر دو گروه لطمه زده است. سخنان اهل نظر، آنجایی که دامنه‌اش غالباً به آوردن نمونه‌های عملی منتهی نمی‌شود، در بین اهل عمل خریداری ندارد. از سوی دیگر، اهل نظر به ندرت سعی می‌کنند درد اصلی اهل عمل را درک کنند. این امر، غالباً ناشی از دید نسبتاً خشک اهل نظر درباره نظریه‌های ترجمه است. حقیقت آن است که هیچ نظریه‌ای برای مسائل ترجمه در سطوح جزئیات راه حل نمی‌دهد؛ کسی که می‌خواهد به کمک نظریه به سراغ ترجمه یا ارزیابی ترجمه برود باید بتواند ظرفیت نظریه را در موارد لازم داشته باشد. یوجین نایدا، سرپرست انجمن کتاب مقدس امریکا از معدود کسانی است که این توانایی دوگانه را در خود داشت. نایدا سالهای متمادی مسئولیت نظارت بر ترجمه کتاب مقدس را به زبانهای دنیا به عهده داشت. نظریه معادل پویا، که بعدها در کتابهایش مطرح کرد، برآمده از برخورد او با مسائل گوناگون ترجمه کتاب مقدس به زبانهای گوناگون دنیا بود.

در اینجا، به منظور پیش بردن بحث، بهتر است به چند رویکرد در ترجمه اشاره کنیم. **رویکرد لفظ‌گرا:** در این رویکرد مترجم سعی دارد هیچ کلمه‌ای در زبان مبدا را با معادل در زبان مقصد باقی نگذارد.

رویکرد فرمال یا صوری یا سمانتیک: در این رویکرد مترجم تلاش می‌کند، علاوه بر ترجمه تمام افعال جمله در زبان مبدا تا جایی که ممکن است مقوله دستوری کلمات را نیز در ترجمه رعایت کند. مثلاً فعل را به فعل و اسم را به اسم ترجمه کند.

رویکرد پویا (نقش مند) یا ارتباطی: در این رویکرد سعی مترجم بر این است که به هر وسیله ممکن پیام نویسنده اصلی را به خوانندگان متن ترجمه برساند. مترجم در رساندن این پیام به خواننده خود را ملزم به رعایت ساختار واژگانی و نحوی و معنایی کلمات از زبان مبدا به زبان مقصد نمی‌داند.

رویکرد اسکوپوس: این کلمه به معنی قصد و منظور است. در این رویکرد مترجم صرفاً بر مبنای هدف ترجمه کار می‌کند. در این نظریه، مترجم به هیچ وجه به دنبال ایجاد تعادل بین دو ترجمه نیست بلکه صرفاً به نیاز مخاطب در زبان گیرنده توجه دارد. در این رویکرد، چه بسا مترجم بخشهایی از متن اصلی را غیر لازم بداند و ترجمه نکند. مثلاً در ترجمه مدرک تحصیلی از زبان فارسی به انگلیسی، چه بسا لازم نداند شعار زگهواره تا گور دانش بجوی را که در بالای برخی مدرکهای تحصیلی می‌نویسند ترجمه کند.

ترجمه آزاد: این رویکرد تقریباً شبیه رویکرد اسکوپوس است، با این تفاوت که رویکرد اسکوپوس بیشتر در مورد ترجمه‌های غیر ادبی به کار می‌رود اما ترجمه آزاد بیشتر در ترجمه‌های ادبی به میان می‌آید. ترجمه فیتز جرانلد از اشعار خیام اوج آزادی در ترجمه است که تقریباً می‌توان آن را هم مرز با اقتباس دانست.

رویکرد اقتباسی: در این رویکرد، مترجم بر گرده اثری در زبان اصلی، اثری دیگر و مستقل در زبان مقصد می‌آفریند.

نظریه‌های ترجمه، در واقع، صورتهای جمع وجود شده همین رویکردهاست. برداشت نادرست مترجمان ایرانی در نظریه‌های ترجمه این است که گمان می‌کنند عده‌ای از منتقدان و زبان شناسان با استناد به این نظریه‌های ساختگی ترجمه‌ها را ارزیابی می‌کنند و حکمهایی غالباً غلط می‌دهند. نمی‌توان ادعا کرد که این اتفاق رخ نداده است، اما اشکال کار جای دیگر

است. اگر کسی ابزاری را نادرست به کارگیرد، نباید آن ابزار را بیهوده و مخمل دانست. حساب کسانی را که از نظریه استفاده نادرست می‌کنند باید از حساب خود نظریه جدا کرد. البته نکته دیگری نیز در این میان دخیل است. هنگامی که از ترجمه ایراد گرفته می‌شود، و در این ایراد گیری احیاناً اصطلاحاتی نظیر "زبان مبدا"، "زبان مقصد" و "معادل" مطرح می‌شود مترجم فوراً نقد را "سطحی" و "آبکی" و تحت تاثیر نظریه‌های وارداتی اعلام می‌کند و به طور ضمنی ترجمه را درست و اصیل و منتقد را سطحی و کم سواد جلوه می‌دهد.

حقیقت این است که وضع درست برعکس است. نظریه ترجمه نه تنها مخمل کار ترجمه و مترجم نیست، بلکه آنچه امروز نقد ترجمه را در ایران معیوب کرده فقر نظری منتقد ترجمه است. برای ارزشیابی هر چیز، از جمله ترجمه، نیاز به معیارهایی است. بخش عمده‌ای از معیارهای سنجش ترجمه صرفاً در نظریه‌های ترجمه نهفته است. نظریه ترجمه همچون متری است که ترجمه‌ها را باید با آنها اندازه گیری کرد. من بارها و بارها در مطبوعات دیده‌ام که ترجمه‌ها نقد شده‌اند، اما به یاد ندارم که حتی در یکی از آنها منتقد موضع نظری خود را، آشکارا یا ضمنی، نمایانده باشد. برعکس، بارها دیده‌ام که مترجمی، صرفاً به علت تفاوت موضع نظری با منتقد، ناروا نقد شده است.

به نظر می‌رسد که سخن فوق تا حدی تناقض آمیز باشد. ظاهر قضیه چنین است اما در واقع این طور نیست. از سویی، می‌گویم نه مترجم نه منتقد ترجمه با نظریه آشنا نیستند و از سوی دیگر، نقد منتقد را، به سبب تفاوت موضع نظری اش با مترجم، ناروا می‌دانم. می‌توان پرسید چگونه ممکن است کسی موضع نظری نداشته باشد. اما از موضع نظری متفاوت اثری را نقد کند. نکته مهم این است که هیچ مترجم و هیچ منتقد ترجمه‌ای بدون پشتوانه نظری، نه ترجمه می‌کند و نه نقد ترجمه. شاید مهمتر از این نکته این مسئله باشد که بیشتر مترجمان و منتقدان قبول ندارند که با پشتوانه نظری کار می‌کنند. آنها نمی‌پذیرند که دارای نظریه‌اند زیرا هرگز به دنبال نظریه نرفته و در ترجمه یا نقد خود نه از نظریه‌ای یاری جسته‌اند و نه به آن استناد کرده‌اند. اما واقعیت این است که هیچ مترجم و منتقدی بدون نظریه نیست. حتی اگر خود بدان آگاه نباشد. برای درک بهتر این امر می‌توان به زبان مادری و رابطه آن با دستور زبان اشاره کرد. ما همه چه با سواد و چه بی سواد، به زبان فارسی سخن می‌گوییم. بسیاری از ما با سواد و بی سواد به این سوال که آیا دستور زبان می‌دانیم پاسخ منفی خواهیم داد اما واقعیت

اینست که همه ما دستور زبان می‌دانیم زیرا اگر نمی‌دانستیم، نمی‌توانستیم سخن بگوییم. مترجمان و منتقدان نیز به همین گونه، دارای نظریه اند. نکته دیگر این که اگر چه ما همه به زبان فارسی سخن می‌گوییم، سخنمان یکسان نیست. مثلاً آل احمد جمله‌هایی که با فعل شروع می‌شود زیاد به کار می‌برد. کزازی سره می‌نویسد، ادیب سلطانی منطق عام را با منطق زبان یکی می‌گیرد، و فردید انگار طامات می‌یابد. این تفاوتها هر یک بر نگرشی خاص استوارند. مترجمان نیز چنین وضعی دارند. همه آنها ترجمه می‌کنند، اما ترجمه هاشان متفاوت است. این تفاوتها نیز بر برداشتهای متفاوتی استوارند. مثلاً، ترجمه‌های دریابندری، به لحاظ نظری، به رویکرد ترجمه پویا (ترجمه نقش گرا) نزدیک است، و ترجمه ادیب سلطانی در *نقد خرد ناب* و دیگر ترجمه هایش در مقوله رویکرد ترجمه صوری قرار می‌گیرد. به همین نحو، برخی از مترجمان به ترجمه مبدا گرا، برخی به ترجمه مقصد گرا و برخی نیز به رویکرد "میانه متین" معتقدند.

اشاره کردم که آشنا نبودن منتقدان ترجمه با نظریه‌های ترجمه غالباً به نوشتن نقدهای نادرست منتهی می‌شود. اگر بپذیریم که هر مترجمی دانسته یا نادانسته، با گرایشی خاص ترجمه می‌کند، و هر منتقدی، آگاه یا نا آگاه، با گرایشی خاص به نقد ترجمه می‌پردازد، طبیعی است انتظار داشته باشیم که در نقد ترجمه از همان گرایش و نظریه‌ای استفاده شود که مترجم آن را به کار گرفته است. یکی از مشکلات اساسی نقد ترجمه در ایران این است که هر دو گروه به گرایش و، به سخن دیگر، نظریه‌ای که با آن کار می‌کنند آگاهی ندارند. این امر زمانی مشکل می‌آفریند که منتقد به نقد ترجمه می‌پردازد.

نظریه‌های ترجمه، همچون سایر نظریه‌ها نه خوب اند نه بد. درست مثل مکتبهای ادبی، کسی نمی‌تواند ادعا کند که مثلاً، رمانهایی که به سبک رئالیسم سوسیالیستی نوشته می‌شود خوب است و رمانهایی که به سبک رئالیسم جادویی نوشته می‌شود بد. برخی این را دوست دارند و برخی آن را، اما خطا اینجا است که کسی داستانی به سبک رئالیسم جادویی بنویسد و منتقدی بر مبنای ضوابط رئالیسم سوسیالیستی آن را نقد کند. بر ترجمه نیز دقیقاً همین وضع حاکم است. همان طور که اشاره شد، بارها دیده‌ام که منتقدی با نظریه‌ای کاملاً متفاوت و حتی مخالف با نظریه‌ای که مترجم اثر خود را ترجمه کرده است کار او را نقد کرده و با احکامی جزمی کار مترجم را یکسره مردود دانسته است. نقد ترجمه، بدون توجه به رویکرد

مترجم، عملی بیهوده و نارواست. مثلاً نقد ترجمه دریابندری، که با رویکرد ترجمه پویا و نقش‌گرا ترجمه می‌کند، با معیارهای ترجمه فرمال کاملاً بیجانست. اگر بخواهیم با مثالی اغراق‌آمیز این امر را نشان دهیم، درست مثل این است که یک معمار مسجیدی بنا کرده باشد و ما به خیال اینکه خواسته است سینما بسازد، با معیارهای مربوط به بنای سینما درباره آن داوری کنیم. نکته‌ای که در مورد دریا بندری گفتیم، به نحوی کاملاً بر عکس، درباره ادیب سلطانی صادق است. ادیب سلطانی با معیارهای ترجمه فرمال ترجمه می‌کند و ارزیابی ترجمه او با رویکرد ترجمه پویا کاری عبث است. زیرا او اصولاً به ترجمه‌ای غیر از ترجمه فرمال اعتقاد ندارد.

مسئله دیگر در این زمینه، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این است که برخی از مترجمان گمان می‌کنند که حتماً باید با نظریه‌های ترجمه آشنا باشند و حتی برخی از آنها از این بابت احساس کمبود و شرمندگی می‌کنند. این امر به هیچ وجه درست نیست. به رغم اینکه هیچ مترجم معتبری بدون گرایش نظری یا، به سخن راست‌تر، بدون گرایش به یکی از نظریه‌های معتبر ترجمه کار نمی‌کند. هیچ لزومی ندارد که خود بر این امر آگاهی داشته باشد. البته چه بهتر که مترجم تا حدی با نظریه‌های ترجمه، دست کم نظریه‌ای که خود بدان گرایش دارد، آشنا باشد، اما چنانچه آشنا نباشد، هیچ خدشه‌ای از این نظر، به کار او وارد نخواهد شد.

نکته دیگر این که برخی گمان می‌کنند برای این که مترجم خوبی بشوند باید با نظریه‌های ترجمه آشنا باشد و حتی در برخی از دوره‌های تدریس ترجمه این تلقی در دانشجویان پیدا می‌شود که بدون آگاهی از نظریه‌های ترجمه نمی‌توان به ترجمه پرداخت. برخی دیگر چه مترجم و چه منتقد در اشتباهی بزرگ‌ترند و آن اینکه تصور می‌کنند ابتدا نظریه ترجمه ابداع می‌شوند و سپس براساس این نظریه‌ها، ترجمه‌هایی مطابق با آنها صورت می‌گیرد. وضع درست برعکس است. هیچ نظریه‌ای در باب ترجمه، بدون وجود خود ترجمه، به وجود نخواهد آمد. نظریه‌های ترجمه صرفاً از درون خود ترجمه‌ها استخراج می‌شوند. ترجمه‌شناسان با تحلیل ترجمه‌های گوناگون، گرایشهای عامی در آنها می‌جویند، آنها را طبقه‌بندی می‌کنند، اصطلاحاتی برای این گرایشها و طبقه‌بندی آنها وضع می‌کنند و از این طریق به ساختن نظریه‌های ترجمه می‌پردازند. به عبارت بهتر، این زبان‌شناسان و ترجمه‌شناسان اند که به دنبال مترجمان حرکت می‌کنند نه بر عکس. همان‌گونه که دستوریان دستور زبان را از زبان

مردم استخراج می‌کنند، نظریه سازان ترجمه نیز نظریه‌های خود را بر اساس انواع ترجمه‌های عملاً موجود می‌سازند. مثلاً ابتدا، مردم جمله "من دیروز خرگوش سیاه دیدم" را به کار برده اند. آنگاه دستوریان اصطلاح "فاعل" را برای "من"، "قید" را برای "دیروز"، "اسم" را برای "خرگوش" و "صفت" را برای "سیاه" وضع کرده اند.

اطلاع از نظریه‌های ترجمه، هر چند برای مترجمان الزامی نیست، برای منتقدان ترجمه الزامی است. منتقد ترجمه باید گرایش مترجم را در ترجمه بشناسد و ایرادهای ترجمه او را صرفاً در قالب همان گرایش یا نظریه بگیرد. نقد ترجمه مترجمی که معتقد به ترجمه آزاد است با معیارهای مربوط به ترجمه تحت اللفظی هیچ فایده‌ای نه برای خود مترجم خواهد داشت نه برای خواننده. منتقدی که تمام ترجمه‌ها را با معیار ترجمه تحت اللفظی می‌سنجد نشان می‌دهد که غیر از این نوع ترجمه هیچ نوع دیگری نمی‌شناسد یا اصولاً به ترجمه‌ای غیر از ترجمه تحت اللفظی قایل نیست. نشناختن صورتهای دیگر ترجمه، برای کسی که ادعای منتقد ترجمه بودن دارد، خالی از اشکال نیست، اما او این حق را دارد که فقط ترجمه تحت اللفظی را بیسندد، به مترجمی که صرفاً ترجمه تحت اللفظی را قبول دارد هیچ ایرادی نمی‌توان گرفت. او می‌تواند همچنان به کار خود ادامه دهد.

همچنین منتقدی که صرفاً به ترجمه تحت اللفظی اعتقاد دارد می‌تواند در موضع خود باقی بماند. اما اگر چنین منتقدی بخواهد تمام ترجمه‌ها را با همین گرایش نقد کند، نشان می‌دهد که اصولاً قبول ندارد ترجمه‌های دیگری نیز وجود دارد و اشکال کار دقیقاً در همینجاست، مترجمان بی توجه به نظریه‌های ترجمه، می‌توانند به کار خود ادامه دهند، اما باید دانست که هر مترجمی، دانسته یا ندانسته، به یکی از نظریه‌های ترجمه گرایش دارد. این وظیفه منتقد ترجمه است که این گرایشها را بشناسد و با معیارها و چارچوبی که مترجم در آن عمل کرده است به نقد ترجمه او بپردازد. آنچه امروز به عنوان نقد ترجمه در ایران رواج دارد با این واقعیت فاصله زیادی دارد.